



بررسی وضعیت نوین فرهنگی و اجتماعی
مسلمانان افغانستان

بررسی وضعیت نوین فرهنگی و اجتماعی مسلمانان افغانستان

سخنران

دکتر محمد کاظم کهدویی

پژوهشکده ارتباطات فرهنگی بین الملل



وزارت فرهنگ، علم و تکنولوژی
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی



بررسی وضعیت نوین فرهنگی و اجتماعی مسلمانان افغانستان

ناشر: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات

سخنران: دکتر محمدکاظم کهدویی

نوبت چاپ: اول - بهمن ۱۳۸۹

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۵۲۰۰ ریال

چاپخانه: طنین پاسارگاد

همه حقوق این اثر برای پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات محفوظ است.

در صورت تخلف پیگرد قانونی دارد.

نشانی: تهران، پایین تر از میدان ولیعصر(عج)، خیابان دمشق، شماره ۹، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات

صندوق پستی ۶۴۷۴ - ۱۴۱۵۵ تلفن ۸۸۹۰۲۲۱۳ دورنگار ۸۸۸۹۳۰۷۶ Email: Nashr@ricac.ac.ir

سخن ناشر

پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات در راستای اهداف و وظایف خود اقدام به برگزاری نشست‌هایی با موضوع‌های مختلف در حوزه فرهنگ، هنر و ارتباطات می‌نماید تا از این رهگذر فضای گفتگو و تبادل نظر میان نخبگان فرهنگی کشور، نقد و بررسی مسائل و مشکلات مبتلا به جامعه فراهم آید.

گزارش پیش‌رو، نتیجه نشستی است با عنوان: «بررسی وضعیت نوین فرهنگی و اجتماعی مسلمانان افغانستان» با سخنرانی دکتر محمدکاظم کهدویی که در تاریخ ۱۴ مهر ۱۳۸۹ از سوی گروه مطالعات فرهنگی جهان اسلام پژوهشکده ارتباطات فرهنگی بین‌الملل در پژوهشگاه برگزار شده است.

یادآوری می‌شود، موضوع‌های مطرح شده از سوی سخنران، لزوماً منعکس‌کننده دیدگاه‌های مسئولان پژوهشگاه نیست.

مقدمه

در میان عوامل و انگیزه‌های متعددی که روابط بین دو کشور را شکل می‌دهند، عوامل جغرافیایی و نیز موضوعات فرهنگی از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. چنان‌که برخی از کشورها به سبب موقعیت جغرافیایی یا فرهنگی خود دارای موقعیت استراتژیک هستند.

کشور افغانستان به لحاظ جغرافیایی کشوری مهم و دارای موقعیت ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی است. همچنین افغانستان جزو معدود کشورهایی است که در موقعیت هارتلندی (Heart Land) قرار گرفته‌اند. نظریه هارتلند از سوی هلفورد مکیندر انگلیسی ارائه شده و بیان می‌کند که در هر قاره، نقاطی هستند که تسلط بر آنها به مثابه تسلط بر قلب و مرکز آن قاره است و این نقاط از چنان اهمیتی برخوردارند که هر ابرقدرتی سعی در تسلط بر آن دارد. اشغال افغانستان در طول تاریخ از سوی قدرتمندان متعددی همچون اسکندر مقدونی، چنگیز مغول، تیمور لنگ، بابر، نادرشاه افشار و وقوع سه جنگ خونین بین این کشور با انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی (سابق) رهاورد همین موقعیت بوده

است. افغانستان در اکتبر ۲۰۰۱ م. به اشغال متحدین غربی به رهبری ایالات متحده آمریکا درآمد و از آن تاریخ تاکنون هنوز نظامیان آمریکایی خاک این کشور را ترک نکرده‌اند.

علاوه بر این موقعیت مهم جغرافیایی، به لحاظ فرهنگی نیز دین ملت افغانستان اسلام است. این کشور نسبتاً بزرگ، جزیی از پیکره امت واحد اسلامی قلمداد می‌شود. از سوی دیگر افغانستان هم‌مرز جمهوری اسلامی ایران است و رویکردها و رویدادهای فرهنگی این همسایه شرقی به میزان قابل توجهی بر کشور ما تأثیرگذار است. از همین رو به دلیل اهمیت مطالعه وضعیت فرهنگی اجتماعی مسلمانان افغانستان گروه مطالعات فرهنگی جهان اسلام پژوهشکده ارتباطات فرهنگی بین‌الملل، نشستی را با عنوان «بررسی وضعیت نوین فرهنگی و اجتماعی مسلمانان افغانستان» با حضور محقق ارجمند جناب آقای دکتر کهدویی، رایزن فرهنگی سابق ایران در افغانستان و عضو هیات علمی دانشگاه یزد که در این زمینه مطالعات جامعی داشته‌اند، برگزار می‌کند. امیدواریم این اقدام بتواند بر مناسبات فرهنگی و اجتماعی بین دو کشور تأثیر مثبتی بگذارد و مورد توجه محققان این حوزه قرار گیرد.

پژوهشکده ارتباطات فرهنگی بین‌الملل

بررسی وضعیت نوین فرهنگی و اجتماعی مسلمانان افغانستان

دکتر محمد کاظم کهدویی^۱

و نفس و ماسویها - فألهمها فجورها و تقویها - قد أفلح من زکیها - و قد خاب
من دسیها (شمس)

با نام و یاد خداوند بزرگ و با سلام و درود به ارواح طیبه شهدا و سلام خدمت
همه شما که دغدغه‌های فرهنگی و پژوهشی همواره در جان و روح شماست. سلام
بر همه عزیزان اصحاب رسانه که همواره پیش قراولان فرهنگ و توسعه و
گسترش دهنده دوستی‌ها و مهربانی‌ها بوده‌اند.

خواهشی دارم که با هم خیلی راحت باشیم. مقداری خودمانی صحبت کنیم.
بعضی چیزها قابل انعکاس نیست. لذا من خواه ناخواه مقداری از سخنانم را نخواهم
گفت: «چراغ از بهر تاریکی نگه‌دار.» شاید جامعه ما بسیاری از واقعیت‌ها را نداند.

در ۱۲ مرداد ۱۳۸۲ عازم افغانستان شدم. در آنجا هیچ امکاناتی نبود، رفته رفته
امکانات را فراهم کردیم و راه انداختیم. بزرگ‌ترین کاری که در آنجا کردیم، پرداختن
به مقوله فرهنگ بود.

^۱. رایزن فرهنگی سابق ایران در افغانستان و عضو هیات علمی دانشگاه یزد

افغانستان حدود ۶۳۰ هزار کیلومتر مربع وسعت دارد. کشوری است کوهستانی با زمستان‌های بسیار سخت و اطراف آن دریا نیست. ۸۰ درصد مردم هنوز کشاورزند، حدود ۱۰ درصد در صنعت و حدود ۱۰ درصد در سایر امور مشغولند. صنعت در آنجا بافندگی است. در برخی از مناطق، مردم سیب‌زمینی را می‌شویند، می‌پزند و بعد در آب آن مثل آب گوشت نان خرد می‌کنند و می‌خورند یا سیب‌زمینی را می‌کوبند و می‌خورند. حدود ۵۰ درصد مردم زیر خط فقر زندگی می‌کنند. در بسیاری از جاها از جمله در بامیان، کشت مردم سیب‌زمینی است. همان‌جا می‌کارند، زیرخاک می‌کنند و در طول زمستان مصرف می‌کنند.

این بسیار درد آورده است که عده‌ای در یک اتاق با یک کرسی به سر ببرند. کرسی، با خاکه نرم‌های بخاری گرم می‌شود. کنده یا چوب هر کیلو حدود ۷۰۰ تومان است. البته این قیمت برای چند سال پیش است. هر زمستان حدود یک تا دو خروار چوب می‌خرند و زمستان را با آن سر می‌کنند. قیمت یک کپسول گاز در ایران حدود ۱۰۰۰ یا ۱۲۰۰ تومان است، اما در سال ۱۳۸۵ در افغانستان تا ۱۵ هزار تومان بود. در آن زمان برق در آنجا خیلی کم بود. بنزین لیتری ۸۰۰ تومان بود. هر خانه یک ژنراتور یک کیلو واتی داشت. ژنراتورها چینی بودند که زود هم خراب می‌شدند. هر کس یک لامپ ۶۰ یا ۳۰ واتی در خانه روشن می‌کند، یک تلویزیون کوچک هم دارد. این لامپ دو، سه سال کار می‌کند. اگر بخواهد یک لیتر بنزین مصرف کند از قرار هر لیتر ۸۰۰ تومان، ماهانه ۲۴ هزار تومان می‌شود و این مقرون‌به‌صرفه نیست. سال ۱۳۸۶ که دو مرتبه به آنجا رفتم، دیدم وضع آب همچنان خراب است. فقط در برخی محله‌ها از جمله محله «وزیر اکبرخان» که دیپلمات نشین است، یک شیر آب، داخل حیاط است. برخی خانه‌ها یک چاه آب با تلمبه دارند که با آن آب می‌کشند. بقیه جاها، سر هر کوچه یک تلمبه است؛ مردم صف می‌کشند و از تلمبه آب می‌کشند و مصرف می‌کنند. در بسیاری از

مناطق از جمله منطقه «کوه آسمایی» که بین غرب و شرق کابل است، مردم باید با شتر یا پیاده آب ببرند. هر ۲۰ لیتر آب را با پول می‌خرند. واقعاً از نظر نظافت بسیار دچار مشکل هستند. تا آن زمان هنوز پیاده روی آسفالت شده، سنگ‌فرش شده یا موزاییک شده وجود نداشت. کوچه‌های داخل شهر همه خاکی است. فقط چند کوچه آسفالت در محله وزیر اکبرخان هست. وقتی یک توفان کوچک بیاید تمام جاها را خاک می‌گیرد، به طوری که دیگر جایی پیدا نیست.

دور تا دور آن کشور، عزیزان سنی مذهب ما هستند. در مرکز کشور یعنی «غور هزاره» شیعه نشین است. آمار متفاوتی درباره جمعیت شیعه گفته می‌شود، برخی ۳۵ درصد، برخی دیگر ۳۰ درصد و برخی هم ۲۵ درصد می‌گویند. جمعیت آن در سال ۲۰۰۷، ۳۳ میلیون نفر بود.

در قسمت‌هایی از «بدخشان» کسانی هستند که برای خودشان پادشاه دارند. در واقع، شاه‌نشین است. آنها اصلاً نمی‌دانند شهر کابل کجاست؛ حکومت مرکزی کجاست. به مناطقی از کشور با اسب، قاطر و الاغ می‌توانند رفت و آمد کنند. وقتی برف می‌بارد، مردم دسته جمعی با بیل و کلنگ برف‌ها را پارو و راه را باز می‌کنند تا خودروها حرکت کنند. راهی که چهار ساعته با ماشین به مقصد می‌رسد، گاه دو روز طول می‌کشد. از «کابل» که خارج شوید تا «بامیان» و از آنجا تا «بند امیر» نیز خاکی است. فقط یک جاده آسفالته به نام «شاهراه» شمال - جنوب دارد که از قدیم بوده است. از ایران تا هرات را آسفالت کرده‌اند. از کابل یک راه به طرف شمال یعنی به طرف ولایت «پربان» و «جیل السراج» و ارتفاعات «سارنگ» وجود دارد که تونل‌های عظیمی دارد و هر سال بر اثر بهمن کشتارهای زیاد می‌دهد. بعد از تونل‌های سارنگ دو راهی می‌شود، یک راه به طرف راست می‌رود به سوی ولایت «بغلان» و «کندوز» و «تخار» و «بدخشان». راه سمت چپ به سمت ولایت «سمنگان» می‌رود. در شاهنامه خوانده‌ایم که اسب رستم به آن جا می‌رود و با دختر

پادشاه سمنگان ازدواج می‌کند. تهمینه اهل سمنگان است. بعد از سمنگان به ولایت «بلخ» و «جوزجان» می‌رسیم و از آن طرف به «بادغین» راه دارد و از آنجا به طرف «هرات» می‌رود. فقط همین قسمت آسفالت است و بقیه خاکی است. در افغانستان قومیت‌های مختلفی زندگی می‌کنند از جمله پشتون‌ها، هزاره‌ها، تاجیک‌ها، اویماغ‌ها و در حد کمی کرد، لر و عرب وجود دارد. عده کمی هم سیک وجود دارد.

جمع‌کنیری از افغان‌ها به ایران آمدند که حدود سه میلیون نفرند. عده‌ای به خاطر عشق و علاقه به ایران می‌آیند. رئیس یک هنرستان به من می‌گفت: من در تهران در زیباسازی شهر تهران کار می‌کردم. نمی‌توانم در افغانستان بمانم، من باید به ایران بیایم؛ اگر از کوهستان‌ها فرار کنم و به ایران بیایم و در آنجا کشته شوم، خون من گردن تو خواهد بود. می‌گفت تو باید کاری کنی که من به ایران بروم، اصلاً جای من آن جاست؛ عشق من آنجاست. به او گفتم دست من نیست که ترا به ایران ببرم؛ مقرراتی وجود دارد. البته کسانی هم به ایران آمدند، آسیب دیدند، ضربه خوردند، زجر کشیدند و به طور کلی دچار مشکل شدند. در نتیجه نگاه بدی به ایران دارند.

جمع‌کنیری که از غرب به ایران آمدند، به ایران نگاه خوبی دارند. گروهی که از ایران رفتند به ما خوب نگاه می‌کنند، اما جرئت حرف زدن ندارند. چون انگ و ابستگی به آنها می‌خورد مجبورند سکوت کنند. حتی در درون دولت این چنین است. می‌بینید در درون دولت کسانی هستند که به شدت علاقه‌مند به ایران هستند اما مجبورند سکوت کنند. البته کسانی هم هستند که به شدت دشمن‌اند ولی آنان نیز گاه سکوت می‌کنند.

برای خرید یک دست مبل برای رایزنی فرهنگی رفته بودم. مرد فروشنده خیلی ناراحت بود. گفت امروز به خاطر شما خیلی زیان کردم! گفتم چرا؟ گفت من حدود

هفت هزار دلار لوازم از جمله فرفوزه، چرخ، تخت و کمد و... به آلمان‌ها فروختم. وقتی فاکتور فروش را نوشتم، فهمید فرفوزه مال ایران است، بلافاصله قرارداد را به هم زد و نخرید. گفت ایران تحریم است و از آن خرید نمی‌کنیم.

یکی می‌گفت وقتی اعلام کردند که می‌خواهند کتاب‌های درسی افغانستان را چاپ کنند، در مزایده شرکت کردم. گفتم من یک ماهه ۳۰ میلیون جلد کتاب چاپ می‌کنم. خبر به هیئت وزیران رفت و از آن جا به من زنگ زدند و گفتند بگو کجا چاپ می‌کنی. گفتم من در ایران چاپ می‌کنم. گفتند متأسفانه در ایران نمی‌توانید چاپ کنید، چون تحریم است، به هیچ وجه اجازه داده نمی‌شود. می‌گفت جالب اینجاست که آنها را در اندونزی یا پاکستان چاپ کردند. یکی از این کتاب‌ها با حاشیه‌هایی که یک معلم در آن نوشته بود، افسس شد! کتاب‌های نو دست دانش‌آموزان رسید اما با حاشیه‌نویسی‌های معلم!

افغانستان به آب‌های آزاد دسترسی ندارد. آب بهداشتی و وسائل بهداشتی بسیار کم است. حمام‌های عمومی هم گران است و هم بسیار کم.

حدود ۵۴ درصد مردم به راحتی فارسی حرف می‌زنند. قسمت‌هایی که با پاکستان همسایه هستند، پشتو زبان هستند. در جنوب و جنوب شرقی افغانستان پشتو زبان هستند اما اغلب فارسی را می‌فهمند. در قسمت شمال کابل، تا غرب کشور فارسی حرف می‌زنند. البته گاه با لهجه کابلی که به یک صورت است و گاه با لهجه غزنی که به صورتی دیگر است. در قسمت‌هایی از بلخ و بیشتر در «بادغیس» و «جوزجانان»، عده‌ای از یکی صحبت می‌کنند. و این به سبب همسایگی با ازبکستان است. در «بدخشان» همه فارسی صحبت می‌کنند. در «جلال آباد» مرکز «نگرها» بسیاری فارسی صحبت می‌کنند که دپارتمان دری یا فارسی هم در آنجا دایر شده است.

افغانستان حدود ۱۳ دانشگاه و شش مرکز تربیت معلم دارد. در این چند سال دانشگاه، رشد بسیار چشم‌گیری داشته است. از زمان کمونیست‌ها تقریباً آموزش و پرورش آنجا از هم پاشید. زمان طالبان تقریباً به کلی رو به ویرانی گذاشت. دخترها حق حضور در کلاس نداشتند. بسیاری از دروس از جمله درس فیزیک تبدیل به دروس مذهبی و قرآنی شد. از این رو تعداد دانشگاه‌ها بسیار کم و بسته شد. در اوائل کار دولت انتقالی حدود ۹۰۰ هزار نفر دانش آموز بودند. این رقم الان به بیش از شش میلیون نفر دانش آموز رسیده است. در آنجا از اول تا ششم در مدارس ابتدایی و از هفتم تا دوازدهم در لیسه که همان دبیرستان است تحصیل می‌کنند. متأسفانه این سرزمین تحت تأثیر زبان بیگانه است چنان که دبیرستان را لیسه، دوچرخه را بای سیکل می‌گویند.

امروزه هنوز سرمایه‌گذاری آن‌طور که باید در افغانستان شروع نشده است. البته صاحبان سرمایه که خارج از کشور یا داخل بوده‌اند، آمده‌اند و دارند برج‌سازی یا آپارتمان‌سازی می‌کنند و البته خیلی هم گران. اجاره یک خانه ویلایی ساده کوچک، ماهی پنج هزار دلار است. ما ماهی ۴ هزار و ۵۰۰ دلار اجاره می‌دادیم. به همین دلیل است که بعضی به آپارتمان‌سازی رو آورده‌اند. جالب است که بین کابل تا جبل‌السراج که ۱۰۰ و چند کیلومتر فاصله هست، نزدیک به ۴۰ پمپ بنزین وجود دارد. پمپ بنزین‌هایی که برای شرکت‌های بزرگان، خیلی شیک و مجلل‌اند ولی بقیه فقط دو تا پمپ دارند.

واحد پول افغانستان افغانی است. یک هزار تومان ایران برابر است با ۵۲ یا ۵۳ افغانی. با وجود این شلوغی‌ها، امنیت نسبی نیز وجود دارد. صراف‌ها کنار خیابان می‌نشینند و بدون مشکل کار می‌کنند. خمپاره‌ای که از راه دور می‌زنند یا بمبی که منفجر می‌کنند، هدفمند است. ما که نزدیک سفارت امریکا بودیم، گاه تششعات انفجار در آنجا به ما هم می‌خورد و اذیتمان می‌کرد.

می‌خواهم بگویم مردم زندگی راحت و بدون مشکلی دارند. فروشگاه‌ها پر از جنس‌اند، به گونه‌ای که جنس‌هایشان همین‌طور کنار خیابان ریخته است. کسی هم کاری ندارد. در کابل و هرات امنیت خوبی برقرار است. اگر انفجار انتحاری نباشد، در مجموع یک جو آرام و خوبی برقرار است.

در کابل - که قریب به اتفاق مردم فارسی‌گو هستند - کسانی هستند که از زمان «نادرشاه» به آن جا رفته و ساکن شده‌اند. نام این منطقه «افشار» است. از آن زمان مردم هنوز حضور دارند، آنها شیعه و آزاد هستند. شیعه و سنی به راحتی در کنار هم زندگی می‌کنند، گرچه دشمنان می‌خواهند این رابطه را برهم بزنند. صبحگاهان صدای مؤذن زاده اردبیلی در غرب کابل و در محله افشار به گوش می‌رسد. مسجد اهل تسنن و اهل تشیع در کنار هم است. در واقع فارسی زبان و پشتو زبانان قرن‌هاست که در کنار هم زندگی می‌کنند. پشتو یک زبان مقدس و محترم است. باید ارزشمند هم باشد. هر قومی که در جهان زندگی می‌کند زبانی دارد.

یک عده سیاست باز یا برخی از مسشرقان که هدفی را دنبال می‌کردند، گفتند کسانی که در تاجیکستان زندگی می‌کنند، زبان تاجیکی دارند، مردم افغانستان زبان دری و ایرانی‌ها هم زبان فارسی. آنها را دارای سه زبان جدا از هم کردند. و این امر را مانند یک آفت به میان ما انداختند. تمامی مردم آمریکا، کانادا، استرالیا و زلاندنو انگلیسی صحبت می‌کنند بی آنکه از این اشتراک در زبان غصه بخورند. چه دست‌هایی در کار است که به جای فارسی می‌گویند زبان دری؟!

در مقاله‌ای در روزنامه انیس نوشته شده بود که: فرهنگ غربی (یعنی فرهنگ ایرانی)، دارد فرهنگ و زبان دری آنجا را خراب می‌کند. بعد گفته بود در «بست» (یعنی اتوبوس، که همان بالن غربی است) کسی که تازه از غرب (یعنی ایران، چون ما غربی هستیم) آمده بود یکباره صدا زد: «آقای راننده ایست؛ نگه دار پیاده می‌شوم». با این جمله زبان دری را می‌خواهد خراب کند حال آنکه باید می‌گفت «ایستادکن

تا می‌شوم». این مقاله چون او گفته «نگه دار پیاده می‌شوم» و نگفته «ایستادن تا می‌شوم»، آن را یک فاجعه دانسته است. در واقع غرب (یعنی ایران) دارد زبان دری را خراب می‌کند. با افغانستان یک قرارداد همکاری بستیم. وقتی قرارداد از وزارت اطلاعات و فرهنگ برگشت، دیدیم تمام کلمات فارسی خط خورده و نوشته شده دری! ما هم وقتی می‌نوشتیم فارسی داخل پرائنز دری را می‌آوردیم. شما اصحاب رسانه هم همیشه این کار را انجام دهید. به حرمت دوستان افغانی که خیلی غصه نخورند داخل پرائنز بنویسید دری.

فردوسی فارسی می‌گوید، دری هم می‌گوید. ناصر خسرو قبادیانی می‌گوید «من آمم که در پای خوکان نریزم / این قیمتی در لفظ دری را». ولی او هم می‌گوید من به فارسی شعر می‌گویم. می‌گوید وقتی رفتم به نیشابور، در آنجا استاد علی نسائی دیوان اشعاری به فارسی گفته بود. یا وقتی به تبریز می‌رود می‌گوید «دیوان اشعار قطران به فارسی بود». بنابراین امروزه اگر اصطلاحاتی به کار می‌رود که فارسی نیست، دلیلی بر این نیست که در آنجا زبان دیگری رایج است. در تهران می‌گوییم «هلش داد»، اما در یزد می‌گویند «هتوله‌اش داد». آیا این دلیل آن است که در یزد زبان دیگری وجود دارد. در افغانستان به زن‌ها می‌گویند «سیاه سر» یا «سپیدمویان» در یزد می‌گویند «سیاه سرها». مگر ما در زبان فارسی سیاه سر داریم؟ ما واژه «لشکر» داریم ولی کلمه «عسکر» نداریم. «عسکر» در فارسی نیست.

من قصیده «شهر غزنین نه همان است که من دیدم پار» از «فرضی» را در دانشگاه کابل درس می‌دادم. گفتم کلماتی را در این قصیده به کار برده که امروز در ایران به کار می‌بریم. حال ما دری حرف می‌زنیم یا شما؟ اگر این کلمات دری است ما از شما دری تریم. پس با وجود تعدادی اصطلاح نمی‌توان زبان فصیح و شیوایی را که در دو کشور رایج است، به دو زبان تقسیم کرد. آیا تاجیک‌ها از این که زبانشان را تاجیکی بنامند، راضی‌اند؟ آیا این جداکردن نیست؟

وضعیت نوین فرهنگی و اجتماعی مسلمانان افغانستان ۱۷

انگلیسی‌ها وقتی به هندوستان آمدند، اول آثار فارسی از جمله دیوان اشعار نظامی، مولانا و... را چاپ کردند. بعد گفتند در ادارات هر جا که منشی‌های فارسی زبان هستند، یک انگلیسی هم پیش آنها قرار گیرد. او به این فارسی یاد بدهد و این به او انگلیسی. همه چیز هم مکتوب فارسی بود تا یکبار دیدند که تمام منشی‌ها زبان انگلیسی یاد گرفتند. بعد اعلام کردند (۱۸۳۶ تا ۱۸۳۷ بود) که کاربرد زبان فارسی در ادارات ممنوع است. حدود ۸۰۰ سال قدرت و عظمت زبان فارسی را تضعیف کردند. متأسفانه امروز فقط در دانشگاه‌ها ردپای زبان فارسی را می‌بینیم. با این سیاست زبان فارسی را از آنجا به در بردند. روس‌ها نیز خط سیریلیک یا خط روسی را بر تاجیکستان حاکم کردند.

افغان‌ها را مجبور کردند روسی یاد بگیرند و صحبت کنند. الان در کشور تاجیکستان با لهجه فارسی تاجیکی صحبت می‌کنند ولی باید روسی بنویسند. «شاهنامه هنر است» را می‌نویسند «شاهنامه روح است» یا حرف «ا» را «آ» می‌خوانند.

دست‌هایی در کار آمده تا میان فارس زبان از خجند و سمرقند گرفته تا بین‌النهرین و هندوستان و پاکستان جدایی افکند. خلاصه عظمت و قدرت زبان فارسی را که هزار سال بر این قلمرو احاطه داشت، فرو کاستند. استاد نصرالله مردانی - که خدا رحمتش کند - در ستیغ سخن می‌گوید «نخستین شهید تو از بلخ بود / که چون حنظله کام او تلخ بود». حنظله از بادغیس است، ظهیر از فاریاب است، شهید بلخی و رابعه از بلخ هستند، رودکی از سمرقند است و... اینها همه فارسی زبان بودند، هیچ کدام نگفتند زبان ما، دری است.

«ظاهرشاه» در سال ۱۹۰۳ به افغانستان برمی‌گردد. وقتی او در سال ۱۹۱۲ پادشاه می‌شود، دستور می‌دهد که زبان پشتو اجباری شود. زمان «داوودخان» آن را مقداری پی گرفتند. اگر تاریخ را اشتباه نکنم در سال ۱۹۴۳ یا ۱۹۴۵ دری را به عنوان زبان مردم افغانستان در قانون اساسی گنجاندند.

وقتی روزنامه «سراج الاخبار افغانیه» توسط مرحوم «محمد طرزی» در سال ۱۲۹۲ نشر می‌یافت، هیچ اشاره‌ای به دری در آن نبود. حتی وی نوشته بود که امروزه ایران باید سردمدار والای زبان فارسی باشد و تلاش کند تا در این سه کشور زبان فارسی بتواند به نحو احسن جای خودش را باز کند. حدود ۱۰۰ سال پیش در این روزنامه آمده است: «از جلال آباد با تلفن خبر رسیده که ذات عالیۀ معظمه و جناب عالی و شهزادگان عظام و همه افراد عائلۀ پادشاهی و معیشتان به کمال عزواجلال و سلامتی و اقبال به ساعت شش شام یوم یکشنبه ۲۸ ذی‌الحجه به جلال آباد مواصلت فرموده در باغ کوکب شرف نزول فرمودند» خوب، در این متن هیچ بحثی از زبان دری نیست. اما حدود ۴۰، ۵۰ سال پیش زبان را رسماً دری اعلام کردند. پس زبان دری یک عامل اختلاف است. حتی کسی که در این جا عضو فرهنگستان بود، می‌رفت افغانستان و می‌گفت از ایران کتاب نیابرد که زبان دری ما را خراب می‌کند.

سال ۸۲ برای بازدید دانشگاه کابل رفتیم. سرکلاس، یک استاد داشت مقدمۀ گلستان را درس می‌داد. ۴۰ نفر دانشجو نشسته بودند. گفتم چه می‌خوانید؟ گفتند گلستان. گفتم کتاب چه دارید؟ گفتند کتاب نداریم به استادشان - استاد وفایی - گفتم شما کتاب دارید؟ گفت ما کتاب نداریم. گفتم چه کار می‌کنید؟ گفت کتاب را جایی پیدا کرده‌ام و آن را رونویسی کرده‌ام. این مسئله به قدری دردآور بود که گریه‌ام گرفت. در اینجا کتاب ریخته اما در آنجا استاد زبان فارسی یک کتاب نداشت.

رئیس وقت دانشگاه کابل می‌گفت من پشتو زبان هستم، فارسی زبان نیستم! در درون دانشگاه کابل نمایشگاه و فروشگاه دائم کتاب جمهوری اسلامی دائر کردیم که از همان روز، روزی ۵۰۰ دلار فروش داشت. جناب «احمدی» که عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی هستند، به اتفاق رئیس دانشگاه آن را افتتاح کردند و هنوز هم

دائر است. انصافاً خیلی کار بزرگی بود. جالب اینکه یکی از رؤسای بعدی بررسی کرده بود که بیشترین مشتری‌ها استادان پشتو زبان هستند.

کاری که بنده کردم این بود که با پول‌هایی که باید هزینه پذیرایی‌ها می‌شد، خوابگاه دختران، رادیو و تلویزیون و کتابخانه دائر کردم. این کار برای من سربلندی بود و هم اندوه. ما در خوابگاه دختران کابل یک کتابخانه دائر کردیم، چند قفسه کتاب و تلویزیون برایشان بردیم. جناب وزیر علوم فعلی، معاونانش، رئیس دانشگاه و... برای افتتاح آنجا آمدند. یکی از رؤسای دانشگاه به سفیر گفت ما در تمام رشته‌ها کتاب می‌خواهیم؛ برای همه رشته‌ها استاد می‌خواهیم؛ تا سه سال کتاب و استاد ما را تأمین کنید تا ما راه بیفتیم. اگر یک تا دو میلیون دلار خرج می‌کردیم می‌توانستیم طی سه سال تمام کتاب‌های عزیزان را بدهیم. چه اشکالی داشت؟ هویت این است؛ عزت این است.

در آن زمان یکی از کارهای بزرگی که سازمان فرهنگ و ارتباطات کرد، ارسال کتاب بود. ما این کتاب‌ها را به دانشگاه‌های کابل، بامیان، بلخ، قندهار و هرات بردیم و کتابخانه دائر شد.

قرار بود که در آنجا مجله‌ای به نام «همدل» دایر شود. من تصور کردم و این مجله را راه نینداختم. به جای آن حدود چهل مجله خوب و علمی ایران را به تعداد صد نسخه از هر کدام به آنجا بردم و همه جا پخش کردم. بعد از این جا و آنجا صدا درآمد که چرا برای ما نفرستاده‌ای؟ چرا برای ما نیامده؟ حدود ۲۰ هزار فیلم از رسانه‌های تصویری گرفتیم و به آنجا بردیم. ویدئو کلپ‌ها از این فیلم‌ها پر شد. مردم می‌بردند و می‌دیدند. رئیس و معاونان مؤسسه رسانه‌های تصویری تخفیف بسیار بالایی دادند و ما به کابل فرستادیم و از آنجا در تمام افغانستان پخش شد. این بسته‌های فرهنگی باید همچنان تداوم داشته باشد.

در افغانستان یک تلویزیون دولتی و یک رادیو بود. روزی چند ساعت از ساعت پنج بعدازظهر تا ۱۰ شب برنامه پخش می‌کرد. الان ۲۴ ساعت برنامه دارد. برنامه‌ها به زبان دری است، یعنی همان زبان فارسی. امروزه حدود یکصد رادیو و به قولی ۱۸۰ شبکه رادیویی است که صد شبکه آن قوی‌تر است. حدود ۵۰۰ نشریه در آنجاست. فقط روزنامه «هیباد» به زبان پشتوست، بقیه به زبان فارسی است و البته گاهی هم پشتوست. نشریه مرحوم «کاظمی» هفته‌ای منتشر می‌شد و هشت صفحه رنگی داشت. البته قریب به اتفاق این نشریات از خارجی‌ها تغذیه می‌کنند. برخی‌ها شرکت دارند یا حزب دارند و لذا خودشان چاپ می‌کنند. ولی کیفیت زیادی ندارند. متأسفانه در بخش رسانه‌ها مقداری مشکل داریم چرا که بعضی از رسانه‌ها به کلی مخالف عمل می‌کنند. حتی شبکه تلویزیونی دائر کرده‌اند. تظاهرات اخیر هم به تحریک همان شبکه تلویزیونی و همان روزنامه بود.

الان چند شبکه تلویزیونی شیعه دائر شده است از جمله شبکه «آیت الله محسنی» به نام «شبکه شمشاد» یا «شبکه تمدن». به هر حال شبکه‌های تلویزیونی دارند فعالیت می‌کنند و فیلم‌های ایرانی را هم پخش می‌کنند. برخی از اینها عامدانه علیه ایران صحبت می‌کنند. ولی اغلب چیزی نمی‌گویند. یکی از آنها می‌گفت که هرکس به من پول بدهد، برای او کار می‌کنم. این نوع تفکر زیبا نیست. او می‌گفت من قندهاری هستم. در این جا باید با زبان پشتو حرف بزنم، ولی شما می‌بینید که من بالگرد، دانشگاه، دانشجو، استاد می‌گویم، و از کلمات هلیکوپتر، پوهتن و پوهن و پوهنیار و... استفاده نمی‌کنم. او می‌گفت من با کلمات فارسی اصیل صحبت می‌کنم. پس من توسعه‌دهنده زبان فارسی هم هستم.

هرچه می‌توانید در مدارس کار کنید. بچه‌های آن‌جا به مدرسه نیاز دارند. این بچه‌های پاک و معصوم مثل بلبل فارسی حرف می‌زنند. اما کتاب ندارند که

وضعیت نوین فرهنگی و اجتماعی مسلمانان افغانستان ۲۱

بخوانند. باورتان نمی‌شود که آن‌ها داخل حیطه مدرسه زیر آفتاب سوزان می‌نشینند و آب، بابا می‌خوانند. کتاب‌هایی را که آن‌جا چاپ می‌کنند، کیفیت خوبی ندارد. پس در هر مدرسه باید یک کتابخانه ایجاد شود. در دانشگاه «داکا» دپارتمان دری یا گروه فارسی بیش از بیست عضو هیئت علمی دارد. حدود ۷۰۰ دانشجوی زبان و ادبیات فارسی دارد. جالب اینکه برای برگزاری امتحان در داخل حیطه زیر آفتاب صندلی می‌گذارند یا روی زمین می‌نشینند و امتحان می‌دهند، زیرا جا ندارند. زبان درسی و مدرسه‌ای فارسی است. اگرچه رئیس آمد و تابلوی دانشکده ادبیات را کند و به جای آن به پشتو نوشت «د کابل پوهتن»، و به انگلیسی نوشت «د کابل یونیورسیتی». تابلوی دانشگاه کابل را هم کردند. این دیگر تعصب است

سختگیری و تعصب خامی است

تا جنینی کار خون آشامی است

اگر تعصبات کنار برود، مسئله حل می‌شود.

مسئله بعد در مورد حوزه‌های علمیه است که اعم از علمای شیعه و سنی در آن هستند. ما برای همان مدارس و حوزه‌های علمیه که متعلق به برادران اهل سنت بود، کتاب و تلویزیون بردیم. برخوردارشان در کمال دوستی و صمیمیت بود. در آن‌جا مدارس شیعه مختلف کنار هم هستند و هیچ مشکلی پیش نمی‌آید. اگر دشمنان شیطنت نکنند و آب را گل نکنند، هیچ مشکلی در مدارس، دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه پیش نخواهد آمد.

خود من سه سال در دانشگاه کابل تدریس کردم و هیچ مشکلی هم پیش نیامد.

انجمن محصلان کابل یا محصلان فرهیخته از بنده درخواست کردند که برایشان حافظ و مثنوی را هفته‌ای یکی دو جلسه تدریس کنم.

گاهی وقت‌ها معاون فلان وزیر می‌آمد و در آن‌جا می‌نشست و هیچ مشکلی هم پیش نمی‌آمد. البته بعضی رسانه‌ها به تبلیغ مشترکات نمی‌پردازند. اگر این جلسات را تبلیغ کنند خیلی خوب است. این کار وظیفه ما ایرانی‌ها هم هست.

خیلی از علما، دانشمندان و فرهیختگان افغانستان به آمریکا، هلند، دانمارک، فنلاند، روسیه، انگلیس و... رفته‌اند. به قول خودشان کوچیده‌اند. یکی از استادان بزرگ من بعد از آنکه برایش ایمیل کردم جواب داد: چه کسی است که نام کسی را که در کابل خاک خورده و برای ادبیات فارسی زحمت کشیده بشنود و خوشحال نشود و لذت نبرد؟! من از جواب این استاد هفتاد ساله ادب فارسی لذت بردم. در جوابی که برایم فرستاده نوشته است: «من در این‌جا مانده‌ام من از فرهنگ خود دور افتاده‌ام؛ عشق من آن است.» به من سلام و درود فرستاده. در هر حال آن‌هایی که توانایی داشتند به غرب، ژاپن، استرالیا، زلاندنو، هندوستان، پاکستان و... رفتند. هم‌اکنون استادهایی هم در هندوستان تدریس می‌کنند. عده‌ای هم پای پیاده به ایران آمدند، یکبارہ ما با چند میلیون افراد کارکن، زحمت‌کش و با سطح سواد پایین روبه‌رو شدیم. البته عده‌ای هم که با سواد بودند، آمدند ولی برای آنها آن‌قدر مشکلات و یزایی درست شد که یکی به کانادا، یکی به استرالیا و یکی به انگلیس رفت. از این‌جا رفتند. استاد و صاحب فضل بودند ولی کارشان درست نشد. «شاد» فرهیخته معاصر به این‌جا آمد، ویزایش درست نشد، به کابل برگشت و آن‌جا موشک خورد و کشته شد. در میان آنان فرهیختگان، فضلا، باسوادان، اهل قلم و شاعرانی وجود دارد که آدم واقعاً لذت می‌برد. شاعران در پی همین سبک هندی جلو آمده‌اند. الان شعر معاصر افغانستان خیلی قوی است. در زمینه شعر معاصر ما بر اساس سبک بازگشت جلو آمده‌ایم با آن‌ها بعد از دوره سبک بازگشت، بر اساس سبک بیدل جلو آمده‌اند. سبک هندی در شعر آنها بسیار زیباست.

من به افغانستان واقعاً به طور خاص نگاه می‌کنم. اصحاب رسانه ما باید روی مشترکات کار کنند. بارها از جناب «فلاح»، دوست عزیزمان که الان در انگلیس است، در صدا و سیما خواسته‌ام که روی مشترکات بایستیم. می‌توان رفت سر قبر «سنایی» و دید شعرهایش در غزنین چه جایگاهی دارد. آن‌جا قبر «ابوریحان بیرونی» است؛ آن‌جا باغ آرامگاه «سلطان محمود» است؛ آن‌جا قبر «گوهرشاد خاتون» است؛ آنجا قبر «خواجه عبدالله انصاری» است. از این محل‌ها می‌توان گزارش تهیه کرد. من هم می‌توانم مثل یک خدمتکار همراهتان باشم. این گزارش‌ها را پخش کنید که مردم ایران عزیزمان بدانند که چه جایگاهی وجود دارد. آن‌ها از ما جدا نیستند؛ عزیزان ما هستند.

در زمینه جایگاه زبان و ادب فارسی در این کشور چندان کار نشده است. هیچ اشکالی ندارد که ما زمینه‌های دوستی را تقویت کنیم. پس یکی از کارهایی که متأسفانه رسانه‌ها نمی‌کنند این است که به تبلیغ مشترکات نمی‌پردازند. متأسفانه در افغانستان اگر کسی دفاع کند، بلافاصله انگ و وابستگی به او می‌زنند و مشکل ایجاد می‌کند. البته رسانه‌هایی هم هستند که همسو کار می‌کنند.

مسئله بعدی مسئله بیگانگان است. ترس از نظر روانی همیشه مشکل ایجاد می‌کند. نظامیان آمریکایی با ماشین‌های مسلح حرکت می‌کنند و اگر مشکوک شوند به رگبار می‌بندند. خانواده‌های زیادی به همین طریق کشته شده‌اند.

مسئله بعدی N. G. O ها (سازمان‌های غیر دولتی) هستند. اخیراً رئیس جمهور آنان، دستور دادند که بعضی از آنها را ببندند. مثلاً فلان کشور می‌خواهد مقداری هنرپیشگی کند؛ شرط می‌گذارد که این پول باید از طریق N. G. O ها برسد. این‌ها هم هر کاری بخواهند می‌کنند. یکی می‌گوید من تأمین امنیت می‌کنم؛ یکی دیگر می‌گوید می‌خواهم کار فرهنگی بکنم، در قالب این اهداف میسیونرها و مبلغان مسیحی به آن‌جا سرازیر می‌شوند.

برای خانم‌ها در جاهای مختلف، در روستاها و در شهرها کارگاه‌هایی وجود داشت. به هر نفر روزی دو یا سه دلار پول می‌دهند که به کارگاه‌ها بیایند. قلم و کاغذ و دفتر و... را هم مجانی می‌دهند. گاه لباس هم می‌دهند. یک خانم معلم که زبان افغانی هم بلد نبود و یک مترجم هم داشت می‌گوید من مسلمان بودم و وضع خیلی بدی داشتم تا این که حضرت مسیح را در خواب دیدم. او مرا هدایت کرد. من ناگهان به کلیسا رفتم و به حضرت مسیح ایمان آوردم. بعد با یک شوهر مسیحی ازدواج کردم؛ زندگی‌ام متحول شد. می‌گویند اگر شما بخواهید به ترقی برسید، مسیحیت بسیار به شما کمک می‌کند. کارگاهی که برای آموزش آشپزی یا آموزش خانواده تأسیس شده، مسیحیت را تبلیغ می‌کند. یکی از چالش‌ها حضور مبلغان مسیحی است.

اصحاب رسانه ما در آنجا نوپا و جدیدند. بسیاری از جوان‌ها بدون آموزش‌های لازم رادیویی موج اف.ام.ام دایر کرده‌اند.

۵۰، ۶۰ نفر از بچه‌ها روزی چند ساعت مطلب تهیه می‌کنند و پشت رادیو می‌خوانند و گاه هر چه دلشان بخواهد مطرح می‌کنند.

نسل جدید به اینترنت و تلفن همراه رو آورده است. حدود ۵۰ هزار تلفن ثابت وجود دارد حدود ۶۰۰ هزار تلفن سیار. کارمند یا دانشجو سوار دوچرخه (به قول خودشان بای سیکل) می‌شود و با موبایلش حرف می‌زند. ۱۰ تا ۵۰ افغانی باید پرداخت کند. تقریباً هر پولی درمی‌آورد خرج تلفن همراه می‌کند. این عادت است.

بحران ارتباط رسانه‌ای که از غرب آمده بسیار خطرناک است. بزرگ‌ترین کارش هم جدایی دوستان و عزیزان دو ملت ایران و افغانستان است که متأسفانه گاه در این زمینه تبلیغ می‌کنند. متأسفانه در بعضی از تلویزیون‌ها فیلم‌هایی از ایران پخش می‌شود که خواسته‌های غرب را دنبال می‌کنند. و این چندان زیبا نیست. در این جا باید توجه بیشتری بکنیم.

بحث سنت و تجدد در زمان «امان الله شاه»، اواخر سده گذشته، شروع شد. ایشان مثل «آتا تورک» و «رضا شاه» عمل کرد. اما امروز این سنت و تجدد و بحران هویت به وجود آورده است.

افغانستان حکومت‌های مختلفی را تجربه کرده است. هم زمان با انقلاب ایران کمونیست‌ها سرکار آمدند. بعد جمهوری شد. مجاهدین آمدند، بعد طالبان سرکار آمدند دوباره طالبان عوض شدند بعد حکومت انتقالی آمد. این فضا برای تفکر و برای صاحب قلم بسیار دشوار است. هنوز ثبات احساس نمی‌کنند. در آنجا هنوز ترس نهفته است. بعد از انتخابات ریاست جمهوری مجلس قوام پیدا کرده است. الان تقریباً شش میلیون دانش آموز دارد و دانشگاه‌ها پر شده‌اند ولی هنوز آن ثبات لازم به وجود نیامده است. سنت و مدرنیته شکاف‌های قومی و مذهبی را به وجود آورده و وحدت ملی مقداری آسیب دیده است. خدا نکند که این وحدت‌ها و این یگانگی‌ها از میان برود. من گاه از جناب «امیر خسرو» برای دوستانم می‌خواندم:

من، تو شدم. تو، من شدی

من تن شدم تو جان شدی

تا کس نگوید بعد از این

من دیگرم تو دیگری.

کمبود کتاب و کتابخانه هنوز در کابل مرتفع نشده است. از ایران کتاب می‌رود ولی سال گذشته شاهد بودیم یک کامیون از کتاب‌هایی را که مال یک انتشاراتی بود، به دریا ریختند و نگذاشتند به کابل برسد. طی چند سال، چند ۱۰۰ هزار جلد کتاب از ایران خریده و برده‌اند. مثلاً شخصی در بلخ که ولایت شمالی است، حدود ۱۰۰ هزار دلار در نوروز کتاب فروخته بود. از ایران کتاب می‌خرید و به هنگام جشن گل‌سرخ که همان نوروز است - نمایشگاه عظیمی دائر می‌کند و به فروش می‌رساند.

جنگ، فرصت تحقیق و پژوهش را گرفت و نگذاشت مراکز پژوهشی تأسیس شود. فقط در دانشگاه‌ها کتابخانه هست که نمی‌توانند کتاب‌ها را سروسامان بدهند. خوشبختانه اخیراً رئیس آکادمی علوم با کمک ریاست جمهوری یک ساختمان هفت طبقه ساخته‌اند. این آکادمی حدود ۶۰ دپارتمان دارد و یکی از کارهای خوب آن چاپ آثار و پژوهش‌های استادان است. متأسفانه ارزش‌های غربی در آنجا اشکال ایجاد کرده و میان جوانان اباحیگری را رواج داده است. شیوه‌های غربی تبلیغ می‌شود. بعضی تلویزیون‌ها به فروشگاه‌های لباس می‌روند و همان لباس‌ها را تبلیغ می‌کنند. ما برای همکاری‌های مشترک فرصت‌هایی از جمله زبان مشترک، مرز مشترک، فرهنگ مشترک، دین مشترک داریم. پس دیگر «من، تو شدم تو، من شدی» نیست. زیرا ما یکی هستیم. وقتی شما به شهرهای مختلف افغانستان از جمله کابل، غزنین، هرات، سمنگان، بلخ، کندوز، تخار، بدخشان و... بروید هیچ احساس غربت نمی‌کنید. فقط شاید برخی کلمات محلی شده باشد.

آیین‌ها و مراسمی که دارند مشترک است. نوروز نزد آن‌ها بسیار ارزشمند است. سال گذشته ۵ هزار و ۶۲۸ سال جشن نوروز از زمان جمشید را جشن گرفته بودند. ما به اتفاق وزیر محترم امور خارجه و هیئت‌های تاجیکستان و افغانستان در بلخ بودیم. در کابل به استادیوم بزرگ می‌روند و گروه‌ها رژه می‌رود. تمام جشن‌ها و آیین‌ها در تمام ولایت‌ها برای مردم بسیار عزیز است. عید فطر و عید قربان هم جایگاه خودشان را دارند. حتی بسیاری از اهل سنت در مراسم عاشورا شرکت می‌کنند به‌خصوص در مزار شریف.

اعتقاد اهالی مزار شریف این است که ابومسلم خراسانی جنازه حضرت علی علیه‌السلام را از نجف از قبر بیرون آورده و به مزار شریف برد و در آنجا دفن کرده است. در آنجا بارگاهی هم درست کرده‌اند به نام «مزار شریف حضرت علی کرم الله وجهه»

ماده اول قانون اساسی جدید می گوید: نظام افغانستان جمهوری اسلامی است. ماده دوم می گوید دین دولت جمهوری اسلامی افغانستان اسلام است. این، خیلی مهم است. تمام دولت‌های قبلی مذهب خود را حنفی عنوان می‌کردند. الان دین، آزاد است، ولی فقط دین اسلام! حدود شش وزیر و یک معاون رئیس جمهور از شیعیان هستند. در ماده سوم قانون اساسی هم آمده که هیچ قانونی نمی‌تواند مخالف معتقدات یا احکام دین مقدس اسلام باشد.

علما و روحانیون جایگاه خاصی دارند. بین مردم محترم‌اند. یک مولوی اهل سنت در نزد شیعیان محترم است. عالم شیعی هم در نزد آنها محترم است. در هر حال علما جایگاه خوبی دارند و می‌توانند مردم را خوب هدایت کنند. افغان‌ها علاقه شدید به آموزش، تعلم و تربیت، ترقی و پیشرفت دارند و می‌خواهند از جامعه جهانی عقب نمانند اگرچه گاهی وقت‌ها هم سرعشان، کار دستشان می‌دهد.

هم زبانی افغان‌ها در مدارس، دانشگاه‌ها، حوزه‌های علمیه و مراکز آکادمیک فرصت بسیار خوبی است که هر قدر کتاب، استاد و نشریه برود، باز کم است. صدا و سیما باید احساس کند که آن ملت هم جزیی از ملت ما هستند و فرق نگذارند. برنامه‌های تلویزیون ایران به دلیل اشتراک زبانی بر افغان‌ها و به ویژه بچه‌های افغان تأثیر می‌گذارد.

ما باید شرایطی را فراهم بیاوریم که افغان‌ها برای دوره‌های تکمیلی به ویژه دوره‌های ارشد و دکتری به این جا بیایند. الان آنها به هندوستان، امریکا، آلمان و... می‌روند. خوشبختانه جمهوری اسلامی فعالیت‌های خوبی در این زمینه کرده است به طوری که بچه‌هایشان مجدداً دارند درس می‌خوانند. یکی می‌گفت اگر شما ۱۰۰ دکتر تربیت کرده بودید الان بیشتر پست‌ها برای شما بود. بنابراین بیش از این باید کار کنیم. اگرچه عزیزانمان اینجا جاخوش می‌کنند، بیشتر ترجیح می‌دهند در اینجا

بمانند. اما اگر ببینند آنجا پست هست، برمی‌گردند. آنجا کم کم ثبات سیاسی هم می‌گیرد.

افغانستان هر ماهش با ماه دیگر فرق دارد. به شدت دارد پیشرفت می‌کند و جلو می‌رود. شاید کاذب به نظر برسد ولی واقعاً هست. مردم دارند زندگی می‌کنند و در حد معمول امنیت وجود دارد. اگرچه دشمنان که نمی‌خواهند این امنیت باشد، دارند مرزها را خراب می‌کنند.

من همیشه گفته‌ام که در کابل باید یک رایزنی بزرگ وجود داشته باشد. درخواست‌ها و خواهش‌های ما الحمدلله اثر کرد. الان در هرات و مزار شریف، سه خانه فرهنگ دایر شده است. خوب هم کار می‌کنند. البته در خانه خودشان دارند کار می‌کنند. من اصلاً احساس غربت نمی‌کردم. هیچ وقت نگفتم برای افغانستان کار می‌کنم. ما برای هر دو کار کرده‌ایم. هر کس هم آمد، گفتم من نماینده جمهوری اسلامی ایران در افغانستان هستم. برای حل شدن مشکل کار می‌کنم. هیچ کس برای ما مشکل ایجاد نکرد.

امیدوارم خدمات ما در پیشگاه خداوند رحمان مقبول افتد و دینی را که برگردنمان بوده ادا کرده باشیم.

گمان مبر که به پایان رسید کار مغان

هزار گفته‌ناگفته در رگ تاک است.

یک روز خدمت جناب «معیری» معاون محترم وزیر امور خارجه عرض کردم

که:

احساس سوختن به تماشا نمی‌شود

آتش بگیر تا که ببینی چه می‌کشم

وقتی سه سال میان مردم دولت، برادر، عزیز ماندی و با دردها و غم و اندوهشان غم خوردی و با شادی هایشان شاد شدی آنگاه می بینی که آنجا دوگانگی نیست، بلکه یگانگی است. شاد و سربلند باشید.

پرسش: زبان فارسی در داخل کشورمان تهدید می شود، یعنی به مرور زمان دچار فرسایش است. پیشنهاد این بود که این تهدید را به فرصت تبدیل کنیم و در منطقه هم گرای به وجود آوریم. مثلاً یک توافق نامه سه جانبه بین تاجیکستان، افغانستان و ایران صورت گیرد، ۳۰ واژه را انتخاب کنیم؛ ۱۰ واژه از دری افغانستان، ۱۰ واژه تاجیکی و ۱۰ واژه فارسی. تفاهم نامه امضا کنیم که این ۳۰ واژه در رسانه های هر سه کشور رایج شود و مورد استفاده قرار گیرد. این کار باعث می شود که از فرسایش زبانی خودمان جلوگیری کنیم. هیچ ایرادی ندارد که از واژگان غنی تاجیکی یا دری استفاده کنیم و آنها را جایگزین واژه های بیگانه نماییم. نتیجه این کار این است که میان این سه فرهنگ که در طول این سالها و دهه ها سعی شده از هم جدا شوند، وحدت به وجود بیاید. چنین کاری را شما چقدر قابل اجرا می دانید؟

پاسخ: این کار بسیار خوبی است ولی از این باید فراتر برویم. به این نباید اکتفا کرد. در افغانستان واژه های خوب و زیبا از قدیم مانده و هنوز به کار می رود. مثلاً به جای «فروده» که فقط بخش فرود دارد و برخاستن و صعود در آن نیست، می گویند «میدان هوایی» که شاید فرودگاه را هم شامل می شود. یا به جای «راه پله» می گویند «زمینه». یزدی ها می گویند «راه چین» آنها می گویند «راه زیت» میبیدی ها می گویند «اورچین» یا جای دیگر می گویند «نردبان» یا «پله پله».

الان تاجیکستان دست کمک دراز کرده و می خواهد تمام کتاب های

دانشگاهی شان فارسی و از ایران باشد.

سفارت فرانسه می‌خواست حدود ۸۰ هزار یورو خرج کند و از هندوستان معلم بیاورد تا برای نهضت سوادآموزی آنجا معلم تربیت کند. مسئول فرهنگی سفارت فرانسه یک خانم افغانی بود. ما او را دعوت کردیم به رایزنی فرهنگی و به او گفتیم چرا می‌خواهید از هند نیرو بیاورید؟ مگر مردم افغانستان هندی هستند؟ مگر زبان افغان‌ها فارسی نیست؟ گفت چرا. گفتیم پس چرا با ما همکاری نمی‌کنید؟ او اعلام آمادگی کرد. ما از ایران از استادان نهضت سوادآموزی به آنجا بردیم. حدود ۵۰۰ نفر را به عنوان استاد سوادآموزی تربیت کردیم. آنها به روستاها برای سوادآموزی رفتند.

معاون وزیر سوادآموزی که انسان شریفی بود و در هر سخنش نامی از امام بزرگوار - رضوان الله تعالی علیه - می‌آورد، می‌گفت که فقط امام فهمید و نهضت سوادآموزی را در ایران درست کرد. ما هم اگر همین کار را بکنیم باسواد می‌شویم. ما به ایشان گفتیم هوا سرد است و شما پول هیزم را بدهید. گفت باشد. پول هیزم را به گردن آنان انداختیم. بنده به جای پول هیزم، وقتی معلم‌ها فارغ‌التحصیل شدند یک فرهنگ دوجلدی عمید و یک کتاب نگارش زبان فارسی و یک کتاب دستور زبان فارسی به آنان می‌دادم.

یک فرد افغانی ضمن خواندن یک متن انگلیسی اگر یک فرهنگ انگلیسی - فارسی داشته باشد، فارسی را خوب یاد می‌گیرد. مثلاً وقتی به کلمه «بای سیکل» برمی‌خورد، می‌فهمد که معادل آن «دوچرخه» است، در نتیجه «بای سیکل» رفته رفته از ذهنش می‌رود.

من وقتی کتاب به افغانستان می‌بردم، می‌گفتم چند حالت دارد: یا کتابم را می‌سوزانند، یا آن را زیر خاک می‌کنند، یا توی قفسه می‌گذارند و یا می‌خوانند. اگر می‌سوزانند می‌گفتم مجرم می‌شود؛ اگر زیر خاک می‌کردند، می‌گفتم یک روز از زیر خاک درمی‌آید، و این هويت می‌شود. چرا که می‌گویند یک زمان این جا فارسی

بوده است. بچه بزرگ می‌شود و می‌گوید پدر بزرگ ما فارسی می‌خوانده است. اگر هم کتاب را بخوانند آنگاه زبان و قلم و خط و نگارش و ویرایش همه ایرانی می‌شود.

زمانی پشتون‌ها حاکم شدند، دولت پشتون می‌گفت حتماً باید برای کلماتی از قبیل دانشگاه، دانشکده و استاد، «پوهتن، پوهن زید، پوهینار و پوهن» گذاشت. به جای پژوهشگر، «محقق یا سرمحقق» گذاشت. اما وقتی مجاهدین روی کار آمدند، گفتند زبان پشتو باید به کلی کنار گذاشته شود و چون از پنج شیر بودند، روی فارسی تأکید کردند. خوب، از آن طرف دوباره مقاومت صورت گرفت. بعد طالبان سرکار آمدند و چون مذهبی شدید پشتون بودند، روی زبان پشتو تأکید کردند.

من با شما موافقم. واژه‌های زیادی است که می‌تواند وارد فارسی شود. مثلاً ما می‌گوییم «بستنی» (از بستن)، اما آنها می‌گویند «شیربخ» (شیر یخ بسته). یا ما به شاگرد راننده می‌گوییم «شاگرد شوفر»، اما آنها می‌گویند «نگران» یعنی مراقب. سعدی می‌نویسد: پرسیدند چرا اسکندر بعد از مرگش هم چنان چشم‌هایش باز است؟ گفت «هنوز نگران است که ملکش با دگران است». خوب، چه اشکالی دارد که شاگرد شوفر را نگران بگوییم.

من بارها به دوستانم در سازمان فرهنگ گفته‌ام که هر عزیزی خواست برود، من که سه سال از عمرم را در کابل بدون خانواده گذرانده‌ام، آماده‌ام تا تجربه‌هایم را به کمال میل در خدمتشان قرار دهم. الان هم در انجمن دوستی ایران و افغانستان در خدمت دوستان هستم.

پرسش: بسیاری از واژه‌هایی که در زبان افغانی به کار می‌رود، در لهجه‌های ایرانی مناطق مختلف به کار می‌رود. مثلاً همین واژه «سیاه سر» را که فرمودید، الان در شمال به آدم شوم می‌گویند. بسیاری از واژه‌هایی را که فارسی زبانان افغان به کار می‌برند، در نهادند همدان کاربرد دارد. در واقع

لهجه‌ها از هم دور نیستند. هنوز هم در آنجا به غروب آفتاب می‌گویند «دیواره». تحصیل کرده‌هایی که در نیاوند هستند، بسیار علاقه‌مندند که واژه‌های مشترک بین افغانستان و ایران را جمع کنند. واژه «زمینه» هم در خراسان رواج دارد؟

پاسخ: بله، به کار می‌رود. مثلاً اصفهانی‌ها به خربزه‌های کوچک کمبزه می‌گویند، آنجا می‌گویند «سبیچه». خواجه عبدالله انصاری هم می‌فرماید:

دستی که در آن جوادی نبود کبچه‌ای به ازو

سری که در آن سجودی نبود سبچه‌ای به ازو

الان هم در خراسان این واژه را خیلی به کار می‌برند. در یزد هم خیلی واژه‌ها مشترک است. هم ولایتی ما از مصدر «یافیدن» استفاده می‌کرد. حتی یکی از وزرا می‌گفت «بله ما می‌یافیم!»

قسمت‌های اصیل زبان فارسی در زبان لری هست. در یزد به سبب آمیختگی با زرتشتی‌ها می‌گویند «ماشاءالله و نوم خدا». «نوم خدا» همان «نام خدا» است که زردشتی‌ها به کار می‌برند. الان در افغانستان می‌گویند «نام خدا» که همان «ماشاءالله» است. حافظ هم می‌فرماید:

آب حیوانش ز منقار بلاغت می‌چکد

زاغ کلک من بنا میزد چه عالی مشرب است

«بنامیزد» یعنی «نام خدا» یعنی «نام ایزد».

پرسش: نیروهای ناتو سال‌هاست که دارند در افغانستان می‌جنگند. آیا پیشرفتی داشته‌اند؟ نقاط ضعف و قوت آنان چیست؟

پاسخ: آموزش و پرورش ایران در آنجا دوره‌ای برگزار کرد، یعنی برای ۵۰۰ معلم یک دوره ۱۵ روزه باز آموزشی گذاشت. این، اصلاً مشکل نیست. اما یک آلمانی یا یک انگلیسی آنجا می‌آید و درس می‌دهد؛ خانم یا آقای هم

مقداری زبان بلد است و می‌خواهد این درس‌ها را ترجمه کند. اما نمی‌تواند ارتباط برقرار کند، نمی‌تواند احساس را بیان کند و انتقال دهد. کارگاه‌ها را برگزار می‌کنند اما کارآیی ندارند.

خانمی مسئول امور زنان بود. می‌گفت یک ماه ما را به ایتالیا بردند. همه جا را به ما نشان دادند، اما سر سوزنی بر روی من تأثیر نگذاشت. اگر این پول را در افغانستان خرج می‌کردند، خیلی بهتر بود. ۳۰، ۴۰ نفر را گردانند و افتخارات خودشان را معرفی کردند. هیچ چیز دست‌گیرمان نشد، ولی یک جلسه که با شما هستم، همه چیز به من می‌دهد. در واقع چون زبان یکی نیست نمی‌توانند ارتباط برقرار کنند.

استاد فارسی زبان می‌تواند ارتباط برقرار کند، و خط فارسی بنویسد؛ در نتیجه آموزش زیبا خواهد شد. از این نباید غافل شد.

بخش اعظم معلم‌های آنجا یا شش کلاس سواد دارند یا دارای سواد قرآنی‌اند. شاید در خود دانشگاه هرات هیچ دکتری نباشد، در دانشگاه کابل چند دکتر هست. بخش اعظم استادان آنجا لیسانس‌اند.

متأسفانه با استادان افغانی خوب برخورد نمی‌شود. چون مهاجرند. ما از اینجا کتاب‌ها را بار می‌کنیم و به آنجا می‌بریم، ولی این جا در مدرسه ثبت‌نامشان نمی‌کنیم. آن وقت ملا می‌گیرند. هر هفت - هشت نفر آنان یک معلم می‌گیرند. یعنی شما جا و امکانات می‌دهید اما از آنان استفاده نمی‌کنید. اصلاً کاری با آنان ندارید و این خود ضد ارزش می‌شود. گرچه مسائل امنیتی، فرهنگی و اجتماعی هم دارد. این همه ما هزینه می‌کنیم اما از سه میلیون نفری که در این جا هستند، غفلت و در موردشان اجحاف فرهنگی می‌کنیم. به هر حال اینها به اینجا آمده‌اند و در تیررس فرهنگی قرار گرفته‌اند. شما می‌توانید هر قدر بخواهید روی آنها کار کنید و اثر بگذارید. آنها اینجا آموزش دیده و کار کرده‌اند.

بیشتر کسانی که تدریس می‌کنند یا فوق لیسانس‌اند یا لیسانس. همهٔ بچه‌های بامیان فوق لیسانس و لیسانس‌اند که به ایران رفته‌اند. این، ضعف است. البته الان دانشگاه یزد این مسئولیت را به بنده داده که برای هشت نفر از افغان‌ها کلاس بگذارم تا آنها اینجا دکتری بگیرند. الان داریم بررسی می‌کنیم، با سفیر هم صحبت کرده‌ایم. یکی از کارهای زیبا فوق لیسانس یا دکتری گرفتن است. به عنوان استاد برگشتن. این کار بسیار خوبی است.

پرسش: سازمان فرهنگ و ارتباطات متولی فرهنگ است و زحمات زیادی هم می‌کشد. نیروهایی اعزام می‌کند تا کارهای فرهنگی کنند. شما به گوشه‌ای از آن اشاره کردید. شما از اینجا زحمت می‌کشید و چند هزار کیلومتر می‌روید و در غربت آن کارهای سخت را انجام می‌دهید تا شاید یک روزنهٔ فرهنگی میان این دو فرهنگ باز شود. در صورتی که از این حدود سه میلیون مهاجر افغانی در ایران غفلت کرده‌ایم. سؤال این است که متولی این آدم‌ها که از بیرون به داخل کشور می‌آیند کیست؟ شاید این مسئولیت تقسیم شده است؟ مثلاً اقتصادش دست کسی است و فرهنگش دست آموزش و پرورش؟

- «مدینه گفتمی و کردی کبابم!» واقعاً «جانا سخن از زبان ما می‌گویی!» همین دیروز با یک خانم افغانی که در یزد گاه به خانهٔ ما می‌آید و کار می‌کند، صحبت می‌کردم. او از قبل از انقلاب این جاست. با دختر و عروس و داماد و نوه‌هایش زندگی می‌کند. می‌گفت نوهٔ مرا در شهر یزد هیچ مدرسه‌ای ثبت نام نمی‌کند. گفته‌اند اجازه ندارند. این بچه را باید به مهریز در فاصله سی کیلومتری یزد ببرم و تا ظهر بنشینم که او را با خود برگردانم. برای رفتن به مهریز هم باید چند ماشین عوض کنم. دو دخترم هم که چون نمی‌توانند به مدرسه بروند، اشک می‌ریزند.

واقعاً این برای ما خیلی خسران است. ما فکر می‌کنیم که این خسران برای آنهاست حال آنکه برای ماست! اگر ۱۰۰ نفر از اینها را تا سطح دکتری تربیت کرده بودیم، الان همه اینها دست ما بود. در بعضی جاها از جمله در نزدیک سفید کوه، کارگاه‌هایی درست کرده‌اند تا بچه‌ها درس بخوانند ولی جای درس خواندن نیست. حتی می‌خواستیم بروم و با مدیرکل آموزش و پرورش صحبت کنم که این بچه هم برود سر کلاس گفتیم پول هم می‌دهیم. چیزی که در آنجا دردآور بود این که بعضی از این بچه‌ها رنج نامه‌های خودشان را در قالب داستان و قصه می‌نویسند که چطور ما را به مدرسه راه ندادند و بیرون کردند؛ چطور ما را از صف نان بیرون انداختند.

یک بار به کابل رفتم. حوصله نداشتم از طریق V. I. P به آن طرف بروم، گرچه پاسپورت سبز داشتم. گفتم همراه مسافرها می‌روم. من نفر اول بودم که رفتم پشت صف گیشه‌ای که پاسپورت‌ها را مهر می‌کنند. گفتند سیاه سرها جلو بیایند. یک خانم جلوی ما آمد. دومی و سومی هم همین‌طور. اعتراض کردم که چرا همه خانم‌ها می‌آیند در صف ما می‌ایستند، عده‌ای هم به آن صف بروند. دیدم یک خانم خیلی شکیل که چادر عربی هم سر کرده بود و شوهرش هم امروزی غرب‌زده بود، به من اعتراض کرد و گفت هر چه ظلم کردید بس است؛ هر چه به ما توهین کردید بس است؛ اینجا دیگر کشور ماست؛ دیگر ظلم شما را تحمل نمی‌کنیم. گفتم خواهر محترم من فقط چهار ساعت با شما همسفر بوده‌ام. اما او ادامه داد که نمی‌گذاریم شما به ما ظلم کنید و زور بگویید. مأمور گیت دید که پاسپورت من سبز است، اشاره کرد به من تا داخل بروم. مدتی ایستادم تا آنها بیایند و بگویم خواهر من، برادر من! من در اینجا خدمتگزار شما هستم. اما نیامدند.

دیدم تلویزیون دولتی افغانستان دارد با یک کارگر که در میدانی برای یافتن کار نشسته بود، مصاحبه می‌کند. پرسید شما کارت چیست؟ گفت من کار ندارم؛ ۱۷ سال در ایران با زن و بچه‌ام با عزت و به خوبی زندگی کردم. حالا که به وطن خودم

آمده‌ام نه آب دارم، نه نان، نه عزت. برمی‌گردم به ایران. یعنی حاضر است به همان مرغداری‌های دور برود و کار کند تا امنیت و بهداشت و آب و برق داشته باشد. من نمی‌دانم سیاست چه می‌کند اما من معلم و فرهنگی می‌گویم بچهٔ افغانی باید در کنار بچهٔ من خلق و خوی بچهٔ ایرانی بگیرد تا در آینده نمایشنامه‌نویس و قصه‌نویس بشود.

- وقتی آنها را خوب تحویل بگیریم می‌ماند.

- الان هم مانده‌اند!

- بله، ولی اگر ما فقط کارگرایشان را تحویل بگیریم، ایران می‌شود کارگرنشین، چون به هم خبر می‌دهند که ایران جای خوبی است. چقدر خوب است که کارگرهایی با بچه‌های فاضل و با سواد داشته باشیم. بهتر از این است که بی‌سواد باشند. شاید هم اینطور بهتر باشد! من می‌ترسم که وارد مباحث سیاسی شوم.

پرسش: چه تضمینی وجود دارد که اینها در ایران تحصیل کنند، بعد به کشورهای دیگر نروند؟ افغان‌هایی که سال‌ها پیش اینجا بودند و تحصیل کردند، اکنون جذب مراکز بزرگ علمی دنیا شده‌اند. ما اکنون افغان‌های زیادی داریم که در مراکز معتبر علمی دنیا دارند. کار می‌کنند. حتی مقامات بین‌المللی بالایی دارند. چه تضمینی وجود دارد که اینها شامل فرار مغزها نشوند؟

پاسخ: بنده عرضی ندارم.

- در پاسخ به دوستان که اشاره کردند چرا ما نسبت به افغانستان کوتاهی کرده‌ایم، عرض کنم که در رابطه با افغانستان همیشه «ستاد امور افغانستان» به طور جدی فعالیت کرده است. ما کوتاهی نکرده‌ایم. در مورد افغانستان حتی بالاترین مقام تصمیم می‌گرفت. در ماه سه چهار جلسه در خدمت جناب آقای آیت الله خامنه‌ای که

رئیس جمهور بودند، درباره افغانستان تشکیل می شد. خود ایشان بر این امر نظارت می کردند، لذا بودجه ها کلان بوده است. نگاه و مشرب ایشان هم دقیقاً فرهنگی است. به مسئله فرهنگ به طور ریشه ای نگاه می کنند. تمام نکات مثبتی که دکتر کهدویی فرمودند، درست است. یعنی بستری که در آنجا فراهم آمده است، کاملاً شرایط را برای هرگونه حضور آماده کرده است.

افغانی تعصب، غیرت، حمیت، عرق ملی و... دارد. هر واکنشی هم نشان می دهد به خاطر همان شخصیت خودش است؛ از آن مرام و مکتبی است که در آن پرورش یافته است. رقباى ما به شدت در افغانستان کار می کنند. اگر می بینیم حضور نظامی شان را کم رنگ می کنند به دلیل چند برابر کردن حضور فرهنگی و سازندگی شان است. می خواستم این نکته را بگویم که ما به آینده افغانسان در نسبت با خودمان نباید نه خوش بین باشیم و نه بدبین. اگر خیلی بدبین باشیم، شاید ما را وارفته کند و تا حدی از هدف هایمان دور نماید. اگر هم خیلی خوش بین باشیم زمینه را برای دشمن مهیا می کنیم.

در زمان حضور روس ها معادن افغانستان به طور هوایی شناسایی شده بود، اما الان استخراج ها، سازندگی ها، طرح بنیادی و اساسی را نیروهای خودشان انجام می دهند. تمام اینها آثار فرهنگی، رفتاری و اجتماعی دارد. لذا میزان کمک های ما در حد امکانات ما بود. به دلیل حضور مهاجران افغانی و عراقی و حتی جاهای دیگر به طور پراکنده، امکان کمک های وسیع تر نداشتیم.

امروز افغان ها پا به عرصه ای گذاشته اند که می توانند آینده افغانستان را خود رقم بزنند و از آن خودشان بکنند. افغانستان امروز برای ما یک تهدید بالقوه است. الان ما به سبک سابق شاید دیگر کتاب و محصولات فرهنگی ارسال نکنیم اما خودشان می آیند و می برند.

جامعه افغانستان در حوزه هنر، فرهنگ، سینما، موسیقی و... تهدید می‌شود. البته این تهدیدات از قبل بوده است. فرهنگ و هنر در آنجا کاملاً رایج است. امروز غرب هم که حضوری پر قدرت دارد، در حال برنامه‌ریزی برای ساختارهای این کشور است. اگر این را به عنوان یک تهدید در نظر بگیریم، ما هم باید با افغانستان در چارچوب برنامه‌های بنیادی و اساسی و ساختاری برخورد کنیم. یعنی از این نوع روابط سطحی خود را خارج کنیم و به ساختارهای بنیادین اجتماعی نگاه عمیق‌تری بکنیم.